Archive of SID

برجسته‌سازی در شعر حافظ

شیوا شاکری*

چکیده

برجسته‌سازی راهکاری است برای شاعرانه کردن زبان که گونه‌های مختلفی دارد. گونه معنایی یکی از گونه‌های آن است که حافظ هم به گواه غزل‌های بررسی شده از آن بیشتر از سایر گونه‌ها بهره گرفته است.

واژگان کلیدی: برجسته سازی- حافظ- برجسته سازی معنایی

مقدمه

شاعران از راهکارهای متفاوتی برای ایجاد تفاوت در زبان شعری و زبان عادی استفاده می‌کنند. یکی از این راهکارها برجسته‌سازی است. این پژوهش بر آن است که برجسته‌سازی را در غزل‌های حافظ بررسی کند. از آن‌جا که چنین پژوهشی به شکلی که مدنظر نگارنده است سابقه ندارد از غزل‌هایی که قافیه‌شان مختوم به الف است بهره گرفته شده است باشد که این آغازی باشد برای بررسی برجسته سازی در کل دیوان حافظ شیرازی. این پژوهش در پی یافتن پاسخ این سوال است که آیا حافظ از برجسته‌سازی بهره گرفته است؟ و اگر پاسخ مثبت است از کدام نوع بیشترین استفاده را کرده است.

* دانشجوی دکتری دانشگاه رازی کرمانشاه shiva_sahkeri@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۵

www.SID.ir

Archive of SID

پیشینه پژوهش

پژوهش همان‌طور که گفته شد پیشینه ای به شکل کاملا مشابه نـدارد امـا در مـورد برجسـته‌سـازی دراشعار دیگر شاعران مثل نظامی، منزوی، اخوان و حتی نویسنده‌ای مثل شهریار مندنی‌پور مقالاتی نوشته شده است.

برجسته‌سازی

برجسته سازی عملی است که در سطوح مختلف زبان انجام می‌شود تا زبان را از زبان عادی به زبان هنری تبدیل کند. در واقع می توان برای زبان دو کارکرد قائل بود یکی کارکرد عادی انتقال پیام به مخاطب است و دیگری ایجاد زیبایی هنری که دومی بعضی مواقع با برجسته‌سازی اتفاق مـی‌افتـد. برجسته سازی در چند سطح اتفاق می‌افتد. به بیان دیگر که بیان صورتگراهای روس نیز هسـت دو نظام زبانی وجود دارد ۱- نظام خودکاری کـه همـان زبـان روزمـره اسـت و در واقـه هـدف از بـه کارگیری آن بیان موضوعی است. اما با برجسـته‌سـازی عناصـر زبـانی بـه گونـه‌ای بـه کـار گرفتـه می‌شوند که جلب توجه کنند. «دیوید لیچ زبان‌شناس انگلیسـی معتقـد اسـت برجسـته‌سـازی بـه دو شکل تحقق می‌پذیرد. نخست آن‌که نسبت بـه قواعـد حـاکم بـر زبـان خودکـار انحـراف صـورت پذیرد. دوم آن‌که قواعدی بر زبان خودکار افزوده شود» (صهبا: ۸۴:۱۵۰)

لیچ هشت گونه هنجارگریزی را بر می‌شمرد که عبارتند از: واژگـانی، نحـوی، آوایـی، نوشـتاری، معنایی، گویشی، سبکی و زمانی.

حافظ

خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شاعر قرن هشتم و از بزرگان غـزل پارسـی اسـت. از وی دیـوانی شامل حدود ۵۰۰ غزل باقی مانده اسـت. او در شـیراز متولـد شـد و بـرخلاف شـاعر همشـهری‌اش سعدی اهل سفر نبود و بیشتر عمر خـود را در شـیراز گذرانـد. اوکسـی اسـت کـه غـزل عاشـقانه و عارفانه را که پیش از این سعدی و مولانا بـه اوج رسـانده بودنـد بـا اضـافه کـردن طنـز و مضـامین اجماعی به فضای تازه ای هدایت کرد.

www.SID.ir

Archive of SID

الا یا ایهاالساقی ادرکاسا و ناولها

الا یـــا ایهـــا الســـاقی ادر کأســـا و ناولهـــا

کـه عشـق آسـان نمـود اول ولـی افتـاد مشـکل‌هـا

بـه بـوی نافـه‌ای کـآخر صـبا زان طـره بگشـاید

ز تـاب جعـد مشـکینش چـه خـون افتـاد در دل‌هـا

مـرا در منـزل جانـان چـه امـن عـیش چـون هـر دم

جـرس فریـاد مـی‌دارد کـه بربندیـد محمـل‌هـا

بـه مـی سـجاده رنگـین کـن گـرت پیـر مغـان گویـد

کـه سـالک بـی‌خبـر نبـود ز راه و رسـم منـزل‌هـا

شـب تاریـک و بـیم مـوج و گردابـی چنـین هایـل

کجـا داننـد حـال مـا سـبکباران سـاحل‌هـا

همـه کـارم ز خودکـامی بـه بـدنامی کشـید آخـر

نهـان کـی مانـد آن رازی کـز او سـازند محفـل‌هـا

حضـوری گـر همـی‌خـواهی از او غایـب مشـو حـافظ

متـی مـا تلـق مـن تهـوی دع الـدنیا و اهملهـا

آوردن بیت عربی آن‌گونه که در مصراع اول مشاهده می‌کنیم می‌تواند برجسته‌سازی قلمداد شود. این مصرع عربی جمله پیرو یک عبارت شرطی است که با حرف اضافه«که» به آن متصل شده است.

در بیت دوم بگشاید می‌تواند نوعی از برجسته سازی را به نمایش بگذارد. چون مفعول آن بو است که در نظام خودکاری زبان برایش به کار نمی‌رود.

دربیت سوم جرس در معنای اصلی خود به کار نرفته و انسانی فرض شده است که منادی حقیقت است. این نیز به نوعی می‌تواند برجسته‌سازی معنایی باشد.

www.SID.ir

Archive of SID

در بیت چهارم «به می سجاده رنگین کن» آمده است که می با توجه به نجاستی که اسلام برای آن قائل است نمی‌تواند با سجاده مرتبط باشد بنابراین برجسته‌سازی معنایی در آن صورت گرفته چون در معنایی به کار رفته است که در نظام خودکاری زبان به کار نمی‌رود.

در بیت ششم راز وسیله ساختن محفل تلقی شده است که در نظام خودکاری زبان این‌گونه نیست و در واقع واژه‌ای برجسته است.

در بیت پایانی غایب مشو در اصل غیبت نکن است که مخاطب را به حضور در محضر معشوق دعوت می‌کند و برجسته‌سازی صورت گرفته است.

صلاح کار کجا و من خراب کجا

صلاح کار کجا و من خراب کجا ببین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا
دلم ز صومعه بگرفت و خرقه سالوس کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا
چه نسبت است به رندی صلاح و تقوا را سماع وعظ کجا نغمه رباب کجا
ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا
چو کحل بینش ما خاک آستان شماست کجا رویم بفرما از این جناب کجا
مبین به سیب زنخدان که چاه در راه است کجا همی‌روی ای دل بدین شتاب کجا
بشد که یاد خوشش باد روزگار وصال خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا
قرار و خواب ز حافظ طمع مدار ای دوست قرار چیست صبوری کدام و خواب کجا

دربیت دوم خرقه که درنظام خودکاری زبان نشان پاکبازی و خلوص است به سالوس تعلق پیدا کرده است که این نوعی از برجسته‌سازی به شمار می‌رود.

در بیت سوم رند کلمه مورد علاقه حافظ که در نظام خودکاری زبان بار معنایی منفی دارد بی نسبت با صلاح و تقوی شمرده شده است که بار مثبت دارد.

در بیت چهارم دوست به معنی معشوق به کاررفته اشت.

در بیت ششم هم سیب در معنای واقعی خود به کار نرفته است.

www.SID.ir

Archive of SID

اگرآن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

اگـر آن تـرک شـیرازی بـه دسـت آرد دل مـا را
بـه خـال هنـدویش بخشـم سـمرقند و بخـارا را

بـده سـاقی مـی بـاقی کـه در جنـت نخـواهی یافـت
کنـار آب رکـن آبـاد و گلگشـت مصـلا را

فغـان کـاین لولیـان شـوخ شـیرین کـار شهرآشـوب
چنـان بردنـد صـبر از دل کـه ترکـان خـوان یغمـا را

ز عشـق ناتمـام مـا جمـال یـار مسـتغنی اسـت
به آب و رنگ و خال و خـط چـه حاجـت روی زیبـا را

من از آن حسن روزافزون کـه یوسـف داشـت دانسـتم
کـه عشـق از پـرده عصـمت بـرون آرد زلیخـا را

اگـر دشـنام فرمـایی و گـر نفـرین دعـا گـویم
جـواب تلـخ مـی‌زیبـد لـب لعـل شـکرخا را

نصیحت گوش کن جانـا کـه از جـان دوسـت‌تـر دارنـد
جوانـان سـعادتمند پنـد پیـر دانـا را

حـدیث از مطـرب و مـی گـو و راز دهـر کمتـر جـو
کـه کـس نگشـود و نگشـاید بـه حکمـت ایـن معمـا را

غـزل گفتـی و در سـفتی بیـا و خـوش بخـوان حـافظ
کـه بـر نظـم تـو افشـاند فلـک عقـد ثریـا را

در بیت دوم باقی با آمدنش بعد از می این کلمه را از معنای خود در نظام خودکـاری زبـان خـارج کرده است.

در بیت ششم لعل در معنی خود به کار نرفته است.

در بیت آخر هم فلک انسانی است که می تواند به خاطر سرودن شعر به حافظ هدیه دهد.

www.SID.ir

Archive of SID

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را — که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
شکرفروش که عمرش دراز باد چرا — تفقدی نکند طوطی شکرخا را
غرور حسنت اجازت مگر نداد ای گل — که پرسشی نکنی عندلیب شیدا را
به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر — به بند و دام نگیرند مرغ دانا را
ندانم از چه سبب رنگ آشنایی نیست — سهی قدان سیه چشم ماه سیما را
چو با حبیب نشینی و باده پیمایی — به یاد دار محبان بادپیما را
جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب — که وضع مهر و وفا نیست روی زیبا را
در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ — سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

صبا در مفهوم واقعی خود به کار نرفته است همین طور غزال این را مورد خطاب قرار گرفتن صبا نشان می‌دهد همچنین صفت رعنا برای غزال.

دربیت پنجم سهی صفت سرو است که در جمله نیامده است و سرو استعاره از یار بلندقامت است پس در معنای خود به کار نرفته است.

در بیت آخر هم زهره یک ستاره نیست نوازنده‌ای است که مسیح را به رقص می‌آورد. اگرچه سرودخواندن زهره با توجه به خنیاگر فلک بودنش برجستگی خاصی ندارد اما قداست مسیح که با به رقص درآمدن هم‌خوانی چندانی ندارد جذابش کرده است.

دل می‌رود زدستم صاحب دلان خدا را

دل می‌رود ز دستم صاحب دلان خدا را — دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز — باشد که بازبینم دیدار آشنا را
ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون — نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا
در حلقه گل و مل خوش خواند دوش بلبل — هات الصبوح هبوا یا ایها السکارا
ای صاحب کرامت شکرانه سلامت — روزی تفقدی کن درویش بی‌نوا را

www.SID.ir

Archive of SID

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا
در کوی نیک نامی ما را گذر ندادند / گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را
آن تلخ وش که صوفی ام الخبائثش خواند / اشهی لنا و احلی من قبله العذارا
هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی / کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را
سرکش مشو که چون شمع از غیرتت بسوزد / دلبر که در کف او موم است سنگ خارا
آیینه سکندر جام می است بنگر / تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا
خوبان پارسی گو بخشندگان عمرند / ساقی بده بشارت رندان پارسا را
حافظ به خود نپوشید این خرقه می آلود / ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را

در بیت دوم یاد شرطه با توجه به مورد خطاب قرار گرفتن، انسان تصور شده است و در معنایی که در نظام خودکاری زبان دارد به کار نرفته است.

در بیت چهارم بلبل در معنای واقعی خود به کار نرفته است. چون چیزی می‌خواند که در واقعیت نمی تواند بخواند مصرع دوم هم نقل قولی است برای مصرع اول.

در بیت دهم از غیرت بسوزدت یا بسوزاندت به از غیرتت بسوزد تبدیل شده است که می‌تواند نوعی از برجسته سازی باشد.

در بیت آخر صفت می‌آلود برای خرقه آن را از معنای اصلی خود خارج می کند.

به ملازمان سلطان که رساند این دعا را

به ملازمان سلطان که رساند این دعا را / که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدا را
ز رقیب دیوسیرت به خدای خود پناهم / مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد خدا را
مژه سیاهت ار کرد به خون ما اشارت / ز فریب او بیندیش و غلط مکن نگارا
دل عالمی بسوزی چو عذار برفروزی / تو از این چه سود داری که نمی‌کنی مدارا
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی / به پیام آشنایان بنوازد آشنا را
چه قیامت است جانا که به عاشقان نمودی / دل و جان فدای رویت بنما عذار ما را

www.SID.ir

Archive of SID

به خدا که جرعه‌ای ده تو به حافظ سحرخیز که دعای صبحگاهی اثری کند شما را

در بیت سوم مژه، انسانی است که می‌تواند معشوقش را فریب دهد تا شاعر را بکشد پس در معنای اصلی خود به کار نرفته است. البته تشبیه سنتی مژه به تیر که در این بیت به کار رفته است آن را ویژه‌تر کرده.

در بیت چهارم فعل برفروزی عذار را از معنی خود در نظام خودکاری زبان خارج کرده است.

صوفی بیا که آینه صافی است جام را

صوفی بیا که آینه صافیست جام را تا بنگری صفای می لعل فام را
راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
عنقا شکار کس نشود دام بازچین کان جا همیشه باد به دست است دام را
در بزم دور یک دو قدح درکش و برو یعنی طمع مدار وصال دوام را
ای دل شباب رفت و نچیدی گلی ز عیش پیرانه سر مکن هنری ننگ و نام را
در عیش نقد کوش که چون آبخور نماند آدم بهشت روضه دارالسلام را
ما را بر آستان تو بس حق خدمت است ای خواجه بازبین به ترحم غلام را
حافظ مرید جام می است ای صبا برو وز بنده بندگی برسان شیخ جام را

در بیت چهارم به جای دوام وصال که معمول است وصال دوام آورده شده که می‌توان گفت به نوعی برجسته‌سازی اتفاق افتاده است.

در بیت پنجم عیش در معنای خود به کار نرفته و به باغی تشبیه شده که می‌توان از آن گل چید.

در بیت آخر هم جام می مرادی است که می‌تواند مرید داشته باشد و در معنایی غیر از معنای خود به کار رفته است.

ساقیا برخیز و در ده جام را

ساقیا برخیز و در ده جام را خاک بر سر کن غم ایام را
ساغر می بر کفم نه تا ز بر برکشم این دلق ازرق فام را

www.SID.ir

Archive of SID

گر چه بدنامیست نزد عاقلان / ما نمی‌خواهیم ننگ و نام را
باده درده چند از این باد غرور / خاک بر سر نفس نافرجام را
دود آه سینهٔ نالان من / سوخت این افسردگان خام را
محرم راز دل شیدای خود / کس نمی‌بینم ز خاص و عام را
با دلارامی مرا خاطر خوش است / کز دلم یک باره برد آرام را
ننگرد دیگر به سرو اندر چمن / هر که دید آن سرو سیم اندام را
صبر کن حافظ به سختی روز و شب / عاقبت روزی بیابی کام را

در بیت هشتم سرو به اعتبار اتصال به سیم اندام در معنای اصلی خود به کار نرفته است و به معنی معشوق است.

رونق عهد شبابست دگر بستان را

رونق عهد شباب است دگر بستان را / می‌رسد مژدهٔ گل بلبل خوش الحان را
ای صبا گر به جوانان چمن بازرسی / خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را
گر چنین جلوه کند مغبچهٔ باده فروش / خاکروب در میخانه کنم مژگان را
ای که بر مه کشی از عنبر سارا چوگان / مضطرب حال مگردان من سرگردان را
ترسم این قوم که بر دردکشان می‌خندند / در سر کار خرابات کنند ایمان را
یار مردان خدا باش که در کشتی نوح / هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را
برو از خانهٔ گردون به در و نان مطلب / کان سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را
هر که را خوابگه آخر مشتی خاک است / گو چه حاجت که به افلاک کشی ایوان را
ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد / وقت آن است که بدرود کنی زندان را
حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی / دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

در بیت اول شباب به معنای جوانی انسان نیست بلکه بهار باغ است.
در بیت دوم هم جوانان در معنای اصلی خود به کار نرفته است.

www.SID.ir

Archive of SID

در بیت چهارم عنبر سارا و مه در معنی دیگری به کار رفته است.
در بیت ششم خاک و آب به معنای واقعی خود به کار نرفته است و این موضوع توجه مخاطب را جلب می‌کند.
در غزل دهم موردی یافت نشد.

ساقی به نور باده برافروز جام ما

ساقی به نور باده برافروز جام ما — مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم — ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما
هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق — ثبت است بر جریده عالم دوام ما
چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان — کاید به جلوه سرو صنوبرخرام ما
ای باد اگر به گلشن احباب بگذری — زنهار عرضه ده بر جانان پیام ما
گو نام ما ز یاد به عمدا چه می‌بری — خود آید آن که یاد نیاری ز نام ما
مستی به چشم شاهد دلبند ما خوش است — زان رو سپرده‌اند به مستی زمام ما
ترسم که صرفه‌ای نبرد روز بازخواست — نان حلال شیخ ز آب حرام ما
حافظ ز دیده دانه اشکی همی‌فشان — باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما
دریای اخضر فلک و کشتی هلال — هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

در بیت اول فعل برافروز در نظام خودکار زبان مناسب جام نیست و می‌تواند شامل نوعی از برجسته سازی باشد.
در بیت سوم جریده به اعتبار اتصال به عالم در معنی خود به کار نرفته است.
در بیت آخر دریا به اعتبار اتصال به فلک معنایی غیر از معنای حقیقی خود دارد.

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما
آب روی خوبی از چاه زنخدان شما

www.SID.ir

Archive of SID

عـــزم دیـــدار تـــو دارد جـــان بـــر لـــب آمـــده
بـــازگردد یـــا برآیـــد چیســـت فرمـــان شـــما
کـــس بـــه دور نرگســـت طرفـــی نبســـت از عافیـــت
بـــه کـــه نفروشـــند مســـتوری بـــه مســـتان شـــما
بخـت خـواب آلـود مـا بیـدار خواهـد شـد مگـر
زان کـــه زد بـــر دیـــده آبـــی روی رخشـــان شـــما
بـــا صـــبا همـــراه بفرســـت از رخـــت گلدســـته‌ای
بـــو کـــه بـــویی بشـــنویم از خـــاک بســـتان شـــما
عمرتـــان بـــاد و مـــراد ای ســـاقیان بـــزم جـــم
گـــر چـــه جـــام مـــا نشـــد پرمـــی بـــه دوران شـــما
دل خرابـــی مـــی‌کنـــد دلـــدار را آگـــه کنیـــد
زینهـــار ای دوســـتان جـــان مـــن و جـــان شـــما
کی دهد دست این غرض یـا رب کـه همدستان شـوند
خـــاطر مجمـــوع مـــا زلـــف پریشـــان شـــما
دور دار از خـاک و خـون دامـن چـو بـر مـا بگـذری
کانـــدر ایـــن ره کشـــته بســـیارند قربـــان شـــما
مـــی‌کنـــد حـــافظ دعـــایی بشـــنو آمینـــی بگـــو
روزی مـــا بـــاد لعـــل شکرافشـــان شـــما
ای صـــبا بـــا ســـاکنان شـــهر یـــزد از مـــا بگـــو
کـــای ســـر حـــق ناشناســـان گـــوی چوگـــان شـــما
گـــر چـــه دوریـــم از بســـاط قـــرب همـــت دور نیســـت
بنـــده شـــاه شـــماییم و ثنـــاخوان شـــما
ای شهنشـــاه بلنـــداختر خـــدا را همتـــی
تـــا ببوســـم همچـــو اختـــر خـــاک ایـــوان شـــما

www.SID.ir

Archive of SID

در بیت دوم جان بر لب آمده تعبیری است که دیگر در زبان عادی شده است اما عزم دیدار تو را دارد این تعبیر را برجسته کرده است.

در بیت چهارم هم با ساختاری مشابه بیت قبل مواجهیم بخت خواب آلود تعبیر برجسته‌ای نیست اما به اعتبار بیدار خواهد شد برجسته شده است.

در بیت پنجم بستان به معنای خود به کار نرفته است.

نتیجه‌گیری

حافظ از برجسته سازی بهره بسیاری گرفته است بیشتر برجسته‌سازی‌های او معنایی است و انواع دیگر آن در نمونه‌های دیده شده کمتر یافت شد. بخش مهمی از برجسته سازی‌های او را آرایه‌های ادبی تشکیل می‌دهند. برجسته سازی گویشی در شعر او دیده نمی‌شود. چون زبان شعر حافظ را نمی‌شناسیم نمی‌توانیم بگوییم او از زبان آرکائیک بهره برده است یا خیر.

منابع و مآخذ

- خطیب رهبر، محمد: دیوان حافظ، ۸۶، صفی علی شاه، تهران
- صهبا، فروغ: برجسته سازی واژه و ترکیب در شعر اخوان، پژوهشنامه علوم انسانی،بهار و تابستان ۸۴
- طلائی، مولود و دیگران برجسته سازی‌های زبانی در داستان شرق بنفشه اثر شهریار مندنی پور، ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه مطالعات و علوم فرهنگی، سال چهارم، بهار ۹۳ صص ۱۰۳-۸۵
- غیبی، سید محمودرضا: برجسته سازی در لیلی و مجنون و خسرو و شیرین نظامی، بهارستان سخن، شماره ۱۹، سال هشتم ، ۱۳۹۳
- مدرسی، فاطمه و دیگران:تکرار واژه یکی از شگردهای برجسته سازی در غزل حسین منزوی، ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه مطالعات و علوم فرهنگی،سال اول، ۱۳۹۰، صص۱۱۵-۱۰۱

www.SID.ir